

# گلهای معرفت

حکایت خلیفه هارون رشید و عدالت یک پسر هفت ساله  
در مقابل ۴۰۰ نفر عالمان دین



چنین روایت بوده که روزی در جریان معاشقه ، خانم خلیفه هارون رشید خنده کنان بطور تمسخر آمیز و مزاق به شوهر خود گفت که بروای آدم دوزخی .  
که باشنیدن چنین کلمه شخص خلیفه هارون رشید سخت عصبی و ناراحت شده و گفت که ای خانم عزیز اگر من دوزخی باشم از همین لحظه تو بالایم طلاق و بجای خواهر و مادرم باشید .  
هر قدریکه خانم آنجناب معذرت خواست که یا خلیفه هارون رشید من همراهی شما شوخی نمودم و فرمودند که ای خانم گپ من یکی است و بس .  
و از جانب هم جناب هارون رشید با خود میگفت که یا حضرت پروردگار عالم من چه اشتباه را مرتکب شدم در حالیکه طاقت دوری یک شب ویران دارم و حالا چاره چیست ؟  
ساعت ها و روزها در همین فکر و سودا غرق بوده و تا اینکه شبی با خود گفت که ای هارون رشید ساده در حالیکه به تعداد ۴۰۰ نفر علما دینی داری و در طول چهل شبانه روز چرا از خانم عزیزتان دور هستی و فوراً فرمان صادر نموده که در ظرف بیست چهار ساعت تماماً علمای دینی در تالار بزرگ حاضر شوند و نظریه دستور آنجناب تماماً علمای دین در وقت معینه حاضر شده و آنجناب در کرسی مقام خود نشسته و فرمودند که ای عالمان دین من یک مشکل عجیب و غریب دارم و امیدوارم که مرا کمک و راهنمایی نمائید .

در حالیکه همه متوجه بودند و جناب هارون رشید فرمودند که چهل روز قبل در جریان عشق بازی خانمم خنده کنان گفت که بروای آدم دوزخیء که با شنیدن چنین کلمه عصاب من بکلی خراب شده و گفتم که اگر من دوزخی باشم تو بالایم طلاق و بجای خواهر و مادرم من باشید .

**خلاصه اینکه :** از همان تاریخ تا کنون من همرايش هم بستر نشدم و از جانب ديگر ساعتی هم دوريش را تامل کرده نمیتوانم و در طول همین مدت هر قدریکه در حصره فکر نمودم بکدام نتیجه نرسیدم حالا شما عالمان دین مرا کمک و راهنمایی نمائید که چکنم و چاره چنین اشتباه من چیست ؟

با شنیدن چنین موضوع تماماً علما عاجز مانده و یکتن ایشان به نماینده گی از همه گفتند که یا خلیفه عادل از نگاه دین مبین اسلام خانم تان بالایت طلاق بوده و یگانه راه و چاره آن اینست که بگذارید تا نامبرده با کسی دیگر عروسی نماید و اگر شوهر دوم آن ویرا به خواهش خود طلاق داد پس در آنصورت شما میتوانید که دوباره همرايش عروسی نمائید و در غیر آن کدام چاره دیگری نداشته و ندارید . با صادر نمودن چنین قرار جناب هارون رشید سخت تکان خورده و میخواست که آنها را جزا بدهد که در همان اثنا تماماً حاضرین مجلس به پای استاده شدند و بییک زبان گفتند که یا خلیفه هارون رشید به غیر از همین فیصله و شرایط اسلامی کدام راه و چاره دیگر نیست .

جناب هارون رشید در عالم فکر فرورفته و با خود میگفت که خداوند آ حالا چکنم و چه اشتباه کردم که این موضوع را بایشان مطرح نمودم در حالیکه به هیچ قیمتی خانمم را از خود دور ساخته نمیتوانم و چه خاصا که با مرد دیگر عروسی نماید .

در حالیکه همه سکوت را اختیار کرده بودند که در همین اثنا یکتن از میان حاضرین بلند شده و گفت که قربانت شوم یا خلیفه عادل در نزدیکی قصر شما یک پسر خورد سال که شاید اضافت از هفت سال بیشتر نباشد آنجا نشسته و میگوید که ای مردم نزد من بیائید تا گره های بسته تانرا باز نمایم .

چند روز قبل که گذرم از همان طرف شده برایش گفتم که پسر جان زنده گی مرا بگوئید که چطور بوده و فعلاً چطور است ؟

یا خلیفه عادل قبول نمائید که حتی یک کلمه آنرا هم برایم دورغ نگفته است و در آخر برایم گفت که ای عالم دین اگر کدام وقت در مورد کدام فیصله پروپلم پیدا نمودید من را بگوئید که تا کره بسته تانرا باز نمایم . با شنیدن چنین موضوع شخص هارون رشید خنده های قهقهه نموده و فرمودند که ای عالمان دین برایم خیلی عجیب است که شما بزرگان مشکل مراحل کرده نتوانستید و میگوئید که

پسر هفت ساله آنرا حل میسازد و آنجناب دستور داده که همان پسر هفت ساله را بخاطر حل مشکل بیاورند. ساعتی نگذاشته بود که پسر را بحضور خلیفه وقت آوردند که جناب هارون رشید بادیدن پسر خورد سال خیلی تعجب نموده و آنرا مورد نوازش خود قرار داده و در جمع ۴۰۰ نفر عالمان دین نشانده و گفت که ای پسر جان من در مورد شما قبلاً شنیدم که به اصطلاح گره های بسته را باز مینماید و حالا من یک مشکل دارم و اگر آنرا باز نمودید پس در آنصورت و بطور همیشه در این مقام جایگاه عالی را خواهید داشت. پسر گفت یا خلیفه عادل یک سوال دارم؟

خلیفه هارون رشید فرمودند که پسر جان هر سوال که دارید من حاضریم که جواب آنرا بشما بگویم

پسر گفت که در قدم اول بگوئید که شما بامن کار دارید و یا من بشما؟

خلیفه هارون رشید فرمودند که من بشما کار دارم.

پسر گفت در صورتیکه چنین است من جرات آنرا ندارم تا از شما سوال کنم.

هارون رشید فرمودند که پسر جان پس چه باید کرد.

پسر گفت ای خلیفه وقت اگر میخواهید تا در حصه قضاوت عادلانه خود را صادر نمایم پس در آنصورت شما لطفآ به جایی من تشریف بیاورید و من در مقام شما ننشسته بعدآ به سولات و جوابات خود شروع مینمایم. جناب خلیفه هارون رشید جرات و فیصله ابتدائی پسر را تحسین نموده و طور عاجل کلاه خود را از سرش کشیده و فرمودند که ای پسر جان حالا شما در کرسی من رفته بنشینید و منتظر سولات و عدالت شما میباشم

زمانیکه آن پسر در چوکی قضاوت و عدالت قرار گرفت و فرمودند که ای خلیفه عادل جناب هارون رشید شما چه مشکل دارید که این ۴۰۰ نفر عالمان دین تان آنرا حل کرده نتوانسته است.

خلیفه هارون رشید فرمودند که چهل روز قبل در جریان عشق بازی و شوخی خانم خنده کنان برایم گفت که برویدای آدم دوزخی. من برایش گفتم که عزیزم اگر من دوزخی باشم خودت از همین حالا بالایم طلاق و خواهرم باشید.

با شنیدن کلمه طلاق خانم سخت متاثر شده در حالیکه ویرا آنقدر دوست دارم که لحظه ای هم بدون آن زنده گی کرده نمیتوانم و از مدت چهل شبانه روز با اینطرف میشود که به صفت خواهر

و برادر باهم زنده گی مینمایم پس در آنصورت حیران مانده ام که چکنم و حالا نظر شما چیست؟

پسر گفت که ای خلیفه عادل در حصه علمای دینی شما چه گفتند؟ جناب هارون رشید فرمودند

که ایشان چنین روایت نمودند که خانم تان بلایت طلاق شده و بگذارید که تا همراهی شخص دیگر عروسی نماید و اگر شوهر دومیش ویرا بخوشی خود طلاق داد پس در آن صورت شما میتوانیکه دوباره همرایش عروسی نمائید.

پسر گفت که ای خلیفه هارون رشید سوال دیگرم چنین است و بگوئید که شما در زنده گی تان کدام خاطره جالب دارید که از ترس خداوند (ج) بآن موفق شده باشید؟

**هارون رشید فرمودند که بلی . پسر گفت که آن خاطره جالب شما چه باشد؟**

هارون رشید فرمودند که چند سال قبل خانم بخاطر مهمانی خانه پدر خود رفته بود که در آنوقت من یک کنیز صورتی داشتم و میخواستم که همرایش هم بسترشوم در حالیکه در روی تخت خواب من با لباس خیلی مقبول دراز کشیده بود و گفت که ای سرور من حالا هر قدریکه میخواهید از وجود من کام دل تانرا حاصل نمائید در حالیکه من بند تنبان خود را باز نموده و میخواستم از ایشان کام دل حاصل کنم که در همان لحظه یکبار چشمان مقبول خانم در مقابلم مجسم شده و از ترس خداوند ج فوراً بند تنبان خود را بسته نموده و همان کنیز دلخواه خود را از اطاق خوابم بیرون نمودم و این بود یگانه خاطره جالبم که بشما گفتم .

با شنیدن چنین موضوع برای چند لحظه کوتا پرسسکوت کرده و بعد آ گفت که یا خلیفه عادل هارون رشید در مورد شما قضاوت و فیصله آخرین بنده چنین است.

یا خلیفه وقت ! گناه تان در گردن من که شما آدم دوزخی نبوده نیستید همین لحظه میتوانیکه خانه رفته با یگانه خانم دوست داشتی تان هم بسترشویید در حالیکه چارصد نفر عالمان از قضاوت وی عاجز مانده بودند. و میگویند که این پسر هفت ساله جناب حضرت امام مالک صاحب بوده است.

**دوستان عزیز:** این حکایت را که در سال ۱۳۵۴ در یک محفل تصوفی شنیده بودم و آنرا نقل قول بشما نگاشته امیدوارم که مورد علاقه تان واقع شده باشد .

**والله اعلم وبالصواب**

**[AzizHaidari@hotmail.com](mailto:AzizHaidari@hotmail.com)**

قوس ۱۳۷۷ مطابق برج دسمبر ۱۹۹۸ عیسوی

دوستان عزیز: این حکایت را از جمع دیگر مطالب خویش برایتان انتخاب نمودم و امیدوارم که خوش تان آمده باشد .